

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره بیست و یکم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۳ (پیاپی ۴۱)
(ویژه‌نامه حقوق)

دولت و پدیده قدرت از منظر واقع‌گرایی سیاسی

دکتر بهرام اخوان کاظمی*

دانشگاه شیراز

چکیده

دولت برترین و اصلی‌ترین نهاد واجد قدرت عمومی و سیاسی است. از سویی نظریه «واقع‌گرایی سیاسی»^۱ با محوریت بخشی به پدیده قدرت و «آموزه زور»^۲ از دیرپاترین و قوی‌ترین نظریه‌ها، در عرصه علم سیاست و روابط بین‌الملل است. در این مقاله، سعی شده است بر اساس بحث تفصیلی از گفت‌وگوها، نظریه‌ها و وجوه مختلف دولت، این نهاد، به همراه پدیده قدرت، از منظر واقع‌گرایی سیاسی و پاره‌ای از نظریه‌های اندیشمندان مخالف و موافق این نحله، مانند افلاطون، سن اگوستین و ماکیاول، مورد بررسی قرار گیرد.

واژه‌های کلیدی: ۱. دولت ۲. قدرت ۳. واقع‌گرایی ۴. آموزه زور ۵. افلاطون ۶. سن اگوستین ۷. ماکیاول.

۱. مقدمه

تمایل به تعریف دولت با محور قرار دادن دولت یا با نگرش «دولت‌شناسانه»^۳ از سیاست، دارای سابقه طولانی و وجه غالبی در عرصه علوم سیاسی بوده و هست؛ زیرا یکی از مهمترین موضوعات این رشته، بررسی ساختار و ریشه‌های قدرت است و با توجه به این که برترین و اصلی‌ترین نهاد واجد این قدرت، دولت می‌باشد؛ پس بررسی این پدیده، بسیار حائز اهمیت است.

ترادف و اختلاط دولت با «قدرت عمومی» یا «قدرت سیاسی»، باعث شده که از سیاست به عنوان علم دولت یا علم «پدیده‌های قدرت»^۴ یاد نمایند. تا جایی که گفته می‌شود، علم سیاست با دولت آغاز و با دولت خاتمه می‌یابد.

امروزه وجود دولت، تنها مبین وجود مجموعه‌ای از نهادها نیست؛ بلکه حاکی از وجود نگرش‌ها و شیوه‌های اعمال و رفتاری است که در کوتاه سخن «مدنیت» خوانده می‌شود و در حقیقت، جزء اصلی تمدن به شمار می‌آید. در هر حال، دولت به عنوان نهادی با قدرتی همه‌گیر، منحصر، آمرانه و مقاومت‌ناپذیر، هنوز ماهیتی قابل بحث دارد تا جایی که حتی درباره عناصر شکل دهنده این پدیده، برخی به سه عنصر سرزمین، جمعیت، حاکمیت، اشاره نموده و برخی دیگر، عنصر حکومت را نیز اضافه نموده‌اند؛ در هر حال، فهم کامل شکل و ساخت دولت به طور عمده نیازمند شناخت نظریه‌های حقوقی، سیاسی مربوطه است و به همین دلیل، درک این گونه نظریات و آراء، بخش مهمی از آموزه‌های علم سیاست و حقوق عمومی را به خود اختصاص می‌دهد.

* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی

از سویی، یکی از نظریات پایدار، قوی و مبنایی در یکی دو سده اخیر و در عرصه نظری و عملی علم سیاست و روابط بین‌الملل، نظریه «واقع‌گرایی سیاسی» است. از سوی دیگر، با فروپاشی شوروی سابق در سال ۱۹۹۰ میلادی، حرکت ابرقدرت آمریکا به سوی تثبیت دنیای زور محور تک قطبی، به خوبی بیانگر قوت‌یابی بیشتر نظریه واقع‌گرایی سیاسی و آموزه زور در عرصه سیاسی و کشاکش‌های بین‌المللی است. دو حمله آمریکا و هم‌پیمانان آن، به افغانستان و عراق، در آستانه قرن بیست و یکم، در حقیقت بهترین نماد روی‌آوری افزون‌تر به واقع‌گرایی سیاسی است. حملاتی که با تکیه بر زور و سلطه‌طلبی بر خلاف بسیاری از قواعد آمره و مقررات حقوق بین‌الملل صورت گرفته است. همان طور که در چکیده این نوشتار آمده است؛ این مقاله، سعی نموده تا با بحث کافی از گفتمان‌ها، نظریه‌ها و وجوه مختلف دولت، این نهاد بی‌رقیب را به همراه پدیده قدرت، از منظر نظریه واقع‌گرایی سیاسی و پاره‌ای از اندیشمندان مخالف و موافق این نحله، مانند افلاطون، سن اگوستین و ماکیاوول بررسی کند.

۲. گفتمان‌ها، نظریه‌ها و وجوه دولت

۲.۱. گفتمان‌های دولت در جامعه شناسی سیاسی

مباحث دولت در جامعه شناسی سیاسی نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از دید برخی صاحب نظران، تحلیل جامعه شناختی فراگیر از دولت، بر معیارهای زیر مبنی است: اول، نقش اجتماعی دولت؛ دوم، ساخت سازمانی دولت؛ سوم، حقوق و قدرت‌های بالقوه مختص آن در مقایسه با دیگر نهادهای اجتماعی؛ چهارم، سرشت روابط دولت با جامعه، طبقات و مردمان (بورلانسکی، ۵۶: ۱۳۶۰). همچنین این دیدگاه وجود دارد که جامعه شناسی سیاسی شامل چهار گفتمان اصلی درباره رابطه دولت مدرن و جامعه، و فعالیت یا انفعال و ضعف یا قوت هر یک از آن‌ها است. این گفتمان‌ها که هر یک در شرایط خاص تاریخی پدید آمده، به شرح زیر است:

گفتمان اول: جامعه نیرومند - دولت ضعیف (لیبرالیسم).

گفتمان دوم: جامعه نیرومند - دولت نیرومند (دولت رفاهی یا دموکراسی).

گفتمان سوم: جامعه ضعیف - دولت نیرومند (فاشیسم).

گفتمان چهارم: جامعه نیرومند - دولت کوچک (نولیبرالیسم).

در مرحله یا گفتمان اول، دولت، عنصری در جامعه مدنی است که منفعل و متأثر است و غایاتش با غایات جامعه مدنی یکسان است. در گفتمان دوم، دولت از لحاظ حمایت یا ممانعت از منافع و گروه‌های اجتماعی، جایگاه و نقش فعال‌تری می‌یابد. در این جا دیگر، به تعاون اجتماعی آزاد و قرارداد اجتماعی بسنده نمی‌شود؛ بلکه دولت در دستگامی بزرگتر، با خصلت خدمتگزاری و ایفای نقش فعالانه در تسویه منازعات اجتماعی، به تأمین خدمات عمومی و حمایت عامه یا طبقات پائین می‌پردازد. لیبرالیسم گفتمان اول، بدین‌سان، جای خود را به فایده‌گرایی در گفتمان دوم می‌دهد. اصالت فایده؛ ایدئولوژی دولت فعال دموکراتیک است. در گفتمان سوم یا توتالیتریسم، دولت اقتدار طلب با دستگاه سلطه مفاهیم ایدئولوژیکی همچون خود، فرد و جامعه مدنی و گروه‌های اجتماعی را مقهور می‌سازد. سرانجام، در گفتمان چهارم، دولت به کمترین حد قدرت خود تنزل می‌کند و جامعه مدنی در مفهوم تازه‌ای بسط می‌یابد (بشیریه، ۳۳: ۱۳۷۸).

۲.۲. وجوه و نظریه‌های مهم دولت

در پاره‌ای نظریه‌های دولت، بر وجه اجبار آمیز دولت تأکید شده است. برخی واقع‌گرایان سیاسی و مارکسیست‌ها، دولت را ابزار اجبار و ارگان یا نهاد قدرت یا زور به شمار آورده‌اند. از دید مارکسیسم، دولت، سازوکاری برای حفظ سلطه طبقه‌ای بر طبقه دیگر است. از نظر آرمان‌گرایان، دولت تجسم اراده واقعی مردم است و غایت نهایی، در زندگی سیاسی است. برخی دیگر همچون حقوق‌دانان، دولت را شخص حقوقی می‌دانند که حقوق و تکالیف شهروندان خود را تعبیر و

تفسیر می‌کند و اراده آن‌ها را به صورت قانون بیان می‌دارد. در تفسیرهای متأخر، دولت به عنوان مؤسسه تأمین رفاه و آسایش توصیف شده است. در برداشتهای قدیمی به طور معمول سعی می‌شود، پدیده‌های مختلف اجتماعی و سیاسی از جمله دولت را به معنای ساختار یا شالوده‌ای واحد کاهش دهند و همه وجود آن را، در آن شالوده بیابند؛ اما در برداشتهای جدیدتر، پدیده‌های اجتماعی و از جمله دولت، دارای خصلتی انعطاف‌پذیر، میعان‌گونه، چند وجهی و چند مرکزی و متحول تلقی می‌شوند.

باید خاطر نشان نمود، به دلیل انضمامی و چند بعدی بودن دولت و پیچیدگی آن، شرط شناخت این پدیده، بستگی به شناخت وجوه چهارگانه آن دارد. چهار چهره اصلی، در نگاهی جامع به پدیده دولت، به شرح زیر است:

الف. وجه اجبار: دولت در درجه اول پدیده‌ای آمیخته با اجبار است. بدون این وجه اجتناب‌ناپذیر، دولت نمی‌تواند به حفظ نظم و امنیت و حل منازعات و پایان بخشی دعاوی و توزیع امکانات و دفاع در مقابل مهاجمان خارجی بپردازد.

ب. وجه ایدئولوژی: کلیه دولت‌ها، به دنبال افزایش مشروعیت خویش، به نوعی از وجه ایدئولوژی استفاده می‌نمایند. علاوه بر این وجه، دولت‌های اقتدارگرا از تهدید و تطمیع؛ دولت‌های سنتی از «فره» و «کاریزما» و دولت‌های مدرن، از قانونیت، کارآمدی و افزایش میزان خدمات و تأمین بیشتر و مصالح عمومی؛ جهت افزایش مشروعیت خود سود می‌برند.

ج. وجه عمومی: دولت‌ها در این وجه، به حفظ همبستگی اجتماعی و سیاسی، حل کشمکش‌ها و منازعات، کوشش برای دستیابی به اهداف کلی حکومت، و تلاش در تطبیق با شرایط جدید و متحول می‌پردازند.

د. وجه خصوصی: اگر چه دولت‌ها به عنوان نماینده منافع و مصالح عمومی هستند؛ ولی گاهی به نحو تعاملی منافع آن‌ها با منافع یک گروه یا طبقه پیوند می‌خورد و در چنین صورتی، دولت در یکی از وجوه خود، حافظ منافع این طبقه ممتاز می‌گردد.^۵

به روش معمول می‌توان، بر حسب قوت و ضعف، و پویایی و ایستایی این چهار وجه و تقدم و تأخر آن‌ها، نظام‌های سیاسی را تقسیم‌بندی کرد.

اندیشمندان حوزه مباحث دولت، از منظرهای مختلف و به گونه‌های متعددی، نظریات مرتبط با مباحث دولت را تقسیم‌بندی کرده‌اند؛ برای نمونه در این باره، «اندرووینست» در کتاب خویش، قائل به پنج دیدگاه است که شامل:

۱. نظریه دولت مطلقه؛
۲. نظریه دولت مشروطه؛
۳. نظریه اخلاقی دولت؛
۴. نظریه طبقاتی دولتی؛
۵. نظریه دولت از دید کثرت‌گرایان می‌باشد (وینسنت، ۱۳۷۱).

اندیشمندان دیگری از حیث سرشت و جایگاه دولت، نظریه‌های دولت را به صورت زیر دسته‌بندی کرده است:

۱. دولت هگلی؛
۲. دولت کارگزار و نماینده؛
۳. دولت مارکسیستی یا دولت زائد یا دولت طبقاتی؛
۴. دولت کارکردی؛
۵. دولت خیالی. همین اندیشمندان معتقد است، انواع مختلفی از دولت‌های جدید که از آغاز تا به امروز شکل گرفته، از لحاظ ترتیب تاریخی شامل این تقسیمات است:

۱. دولت مطلقه؛
۲. دولت‌های مشروطه؛
۳. دولت لیبرال؛
۴. دولت‌های ارشادی؛
۵. دولت‌های رفاهی؛
۶. دولت‌های نولیبرال (نقیب زاده، ۱۸۱-۱۷۲: ۱۳۷۹).

بدیهی است، شرح این نظریات در این مقاله نمی‌گنجد؛ اما دو نوع تقسیم‌بندی کلان از نظریات مربوط به دولت وجود دارد که آن‌ها را به نحو تفصیلی‌تر بیان می‌کنیم. در تقسیم‌بندی اول، نظریه مکانیکی دولت و نظریه ارگانیکی دولت، نظریاتی هستند که در فلسفه سیاسی درباره ماهیت و منشأ دولت عرضه شده‌اند. در نظریه مکانیکی، دولت مولود عمل ارادی انسان بوده است و در حقیقت، ماشینی است که ما بر حسب مصلحت خود ایجاد می‌کنیم و برای رسیدن به اهداف خود، آن را اداره می‌کنیم؛ به عبارت دیگر، دولت حاصل قراردادی است به منظور تأمین نظم و امنیت

در جهان به ازای تعهدات و محدودیت‌هایی که در برابر امنیت برای هدف‌های فردی ایجاد می‌شود. دولت مسؤول ایجاد آن چیزی است که طبیعت برای انسان تأمین نکرده است و آن صلح و امنیت و آزادی عمومی است. بنابراین، ماهیت آن ارادی است. در این دیدگاه، دولت از جامعه و فرد تجزیه می‌شود و در واقع، جامعه مدنی شکل می‌گیرد. ممکن است جامعه پدیده‌ای طبیعی و خود جوش باشد؛ اما دولت وسیله‌ای است برای تضمین و تداوم آن.

نظریه ارگانیک، از لحاظ قدمت به افلاطون برمی‌گردد. وی دولت را نمونه بزرگ شده انسان می‌دانست و خط توازی سنجیده‌ای میان کار ویژه‌های دولت با وظائف فرد می‌کشید و همانند ارسطو دولت را با اندام‌ها و قوای انسانی تشبیه و تبیین می‌کرد. این نظریه، ارائه کننده مفهوم زیست شناختی دولت است و می‌کوشد، دولت را بر حسب ارگانیسم انسانی تفسیر کند و آن را ارگانیسمی زنده، مانند یک حیوان یا نبات، تلقی کند و افراد را که دولت از آن‌ها ترکیب می‌شود، مانند سلول‌های یک گیاه یا حیوان می‌نمایاند. بنابراین نظریه، ارگان‌های دولت همبسته‌اند و پیوند آن‌ها همانند پیوند یک ارگانیسم و اجزای آن است (عالم، ۲۳۱-۲۲۹: ۱۳۷۳). در این نظریه به طور معمول، دولت به عنوان غایت زندگی سیاسی، مظهر خیر برتر و پدیده‌ای خطاناپذیر و غیرقابل تعرض و انتقاد، به شمار آمده است و اغلب نظریه پردازان خودکامگی و ستایش‌گران دولت، به این نظریه، دل بسته و استناد جسته‌اند. در حالی که آزادی خواهان، در راستای مردم سالاری و دفاع از حقوق مردم و جامعه، در قبال تخطی دولت، به جعلی بودن و فریخت دولت و خدمتگزاری آن به نفع مصالح عمومی بوده‌اند؛ پس اساس وجود دولت را ساخته و پرداخته انسان‌ها و مشروط به تأمین منافع آن‌ها دانسته‌اند و نظریه مکانیکی را اولویت بخشیده‌اند.

در تقسیم بندی کلان دوم، دو نظریه دولت حداقل و دولت حداکثر مطرح می‌گردد. دولتی با اختیارات و امکانات محدود، دولت حداقل می‌باشد و تنها، وظیفه حفاظت از حقوق فردی اعضای جامعه و آزادی شهروندان، دفاع خارجی، تضمین امنیت و همکاری اقتصادی برای همه، از طریق ارائه برخی خدمات آن هم از طریق تضمین رقابت کامل و جدا از دخالت‌های دولت را بر عهده دارد؛ اما نظریه دولت حداکثر ناظر بر دولتی است که با دستی به نسبت باز، به دخالت در امور اقتصادی و اجتماعی می‌پردازد؛ البته میزان این دخالت در مکاتب چپ‌گرا و راست‌گرا متفاوت است. در طیف راست، دولت رفاهی مطرح است و در طیف چپ، دولت‌های مارکسیستی جای دارد.

دولت رفاهی، پس از بحران دهه ۱۹۳۰، پدیدار گردید. اساس این دولت، از نظریه «کینز»^۶ نشأت می‌گرفت؛ وی معتقد بود که بازار آزاد به تنهایی تعادل اجتماعی لازم را ایجاد نخواهد کرد. بنابراین، دولت باید با دخالت در اقتصاد و برنامه‌ریزی اقتصادی، زمینه‌های بروز بحران را از میان ببرد. از سویی مارکسیست‌ها نیز معتقد بودند، در دوره زوال سرمایه‌داری و دیکتاتوری پرولتاریا، دولت باید در راستای رسیدن به دوره طلایی کمونیسم، علاوه بر بخش‌های اقتصادی، در دیگر بخش‌ها هم دخالت گسترده‌ای کند تا راه را برای انحلال کامل طبقات و ایجاد جامعه‌ای بی‌طبقه، هموار سازد (توحید فام، ۴۱۹: ۱۳۸۰).

به طور کلی، در عموم نظریات دولت، که در این جا به مهمترین آن‌ها اشاره گردید، مهمترین ویژگی این پدیده، داشتن قدرت برتر مشروع است؛ در حقیقت زور دولت، زوری است که در مطابقت با قانون اعمال می‌شود و این قانونی بودن، به اوامر این زور، بعد الزامی و مشروع می‌بخشد و متمایزکننده آن، از سایر زورها و نیروهای اجتماعی و سیاسی است؛ زیرا کاربرد چنین زور مشروعی، فقط در انحصار دولت است و دولت و حقوق مطابق هم بوده است و دولت سامانه‌ای قانونی است.

۳. تعاملات دولت با قدرت و مفاهیم مهم هم پیوند

امروزه در علم سیاست برای تبیین بهتر مفهوم پیچیده دولت، به مباحثی همچون توانایی^۷، قدرت و اقتدار^۸ نیز پرداخته‌اند تا با ایجاد تمایز و شرح تفصیلی آن‌ها، به درک مشخص تری از مفهوم و ماهیت دولت دست یابند.

دیدگاهی که در آن، دولت همانند « توانایی » و یا به زبانی ساده‌تر، همچون « زور » تصور می‌شود؛ پیوند یافته با نگرشی است که به روش معمول « واقع‌گرایی سیاسی » نامیده می‌شود و از سابقه دیرینه‌ای در مباحثات سیاسی برخوردار است. دیدگاه و تفکر یاد شده به شکل تنگاتنگی، به ملاحظه روابط زور موجود در مقاطع تاریخی توجه می‌کند و به طور وسیعی نیز در شکل‌گیری اندیشه سیاسی و بسیاری از واژه‌ها و مفاهیم اساسی، مانند دولت، در این اندیشه سهم داشته است.

دیدگاه و نظریه‌ای که دولت را با « قدرت » مورد شناسایی قرار می‌دهد، « نظریه قضایی دولت » است و به قدرت، همچون زور تخصیص یافته توسط حقوق، نگاه می‌کند و با مقید نمودن زور با قانون، این زور را دگرگون می‌سازد. این دگرگونی، بیش از همه، مورد توجه حقوق‌دانان قرار می‌گیرد. در این دیدگاه، به تعیین هویت مفهوم دولت و مختصات اساسی آن، از حیث حقوقی بیشتر توجه می‌شود. یکی از مهمترین این خصائص، « حاکمیت »^۱ است که از حیث حقوقی به طور دقیق مورد کنکاش قرار می‌گیرد.

از نگاهی دیگر، به دولت همچون دارنده، « اقتدار » نگریسته می‌شود. چنین دولتی، دارای مشروعیت است. مشروعیتی که تنها توسط زور و یا اعمال قدرت قانونی، نمی‌تواند فراهم شود. دولت‌ها، همیشه در پی مشروعیتی با چنین طبیعتی بوده‌اند و چنین درخواستی همواره مایه مجادله‌های جدید و تأملات جدی بوده است این مجادله‌ها و تأملات، نه فقط بر روی مفهوم جدید دولت؛ بلکه بر روی شکل ظاهری و ساختار آن نیز تأثیر بسزایی گذاشته است.

در تشریح تمایز بین توانایی، قدرت و اقتدار، توجه به تعریف‌های دقیق « ماکس وبر »^۱ در این باره مهم است. این اهمیت، به ویژه در تمایزی که وبر بین توانایی^{۱۱} و اقتدار^{۱۲} قائل است؛ بیشتر عیان می‌گردد. توانایی از نظر وبر، به ضرورت کاربرد زور فیزیکی و خشونت نیست؛ بلکه « توانایی »، قابلیت اعمال اراده حقیقی، در یک محیط اجتماعی است و بدون وابستگی به وسایل، به کار می‌رود و با وجود بعضی مقاومت‌ها انجام می‌گیرد.

تفاوت « اقتدار » و « توانایی » از نظر وی، در اسلوبی خلاصه می‌شود که به واسطه آن، تبعیت یک انسان نسبت به انسان دیگر صورت می‌گیرد. در اقتدار، تبعیت و اطاعت در لوای « فرمانی خاص » که از سوی اشخاص محدودی ارائه شده است، انجام می‌شود. وبر از این « فرمان خاص »؛ « قانون » را به عنوان ممیزه اساسی « اقتدار » استخراج می‌کند و جوهره اساسی آن را « قدرتی به طور دقیق قانونی » به شمار می‌آورد. بدین شکل، در پرتو اقتدار، فرمان‌ها به شکل بیانی توصیفی و ساده نمی‌باشند؛ بلکه همانند تکلیفی واقعی، قابلیت تجویزی و الزام‌آور می‌یابند. امروزه، بسیاری از اندیشمندان بر این باورند که اصل اقتدار، عنصری اصلی است که تشخیص و استقلال حقوق عمومی را پایه‌گذاری می‌کند (دو میشل و...، ۳۳: ۱۳۷۶). همچنین بسیاری از مؤلفین در حوزه اقتدار، به کاوش پیرامون علل « تبعیت » و « اطاعت » سیاسی^{۱۳} پرداخته‌اند. به عنوان نمونه « شانتال دلسل » در کلیت اثر خود، ضمن پرداختن به بحث پیش گفته، مبانی اقتدار سیاسی و نحوه ایجاد هماهنگی میان اقتدار و آزادی را بررسی نموده است.

باید اذعان کرد که اقتدار، در واقع، قدرت نهادینه شده، مشروع و مبتنی بر رضایت و از اشکال بسیار کارآمد « نفوذ » است و برخلاف قدرت، پایه آن زور یا مجازات نیست؛ بلکه مشروعیت یا قانونیت است. « رابرت دال » از جمله کسانی است که ضمن بحث تفصیلی در این باره، مسیر رژیم‌های مشروع و قانونی را به سمت و سوی اقتدار ترسیم می‌کند (دال، ۵۴-۲۲: ۱۳۶۴). همچنین از طریق مفهوم اقتدار، می‌توان به تمیز مفهوم نفوذ با قدرت دست یازید. « نفوذ »^{۱۴}، در واقع داشتن حق و توانایی رهبری و فرماندهی است؛ در حالی که قدرت، داشتن امکان مادی اجبار دیگری به اطاعت و فرمانبری است. به زبان دیگر، در « نفوذ »، پایه رهبری در داشتن توانایی‌های معنوی است؛ در حالی که در قدرت، جنبه بهره‌گیری از توانایی‌های مادی بیشتر است.

از دیدگاه ماکس وبر، دولت صاحب اقتدار، و در نتیجه واجد مشروعیت، دارای « حق کاربرد مقتضی خشونت »، یعنی « زور مشروع » است، اما اندیشمندانی مانند « هانا آرنه »^{۱۵} از منظری فلسفی، با این دیدگاه وبری و این که

سیاست و موضوع آن تنها منحصر به محدوده رابطه سلطه بین آمران و امر پذیران شود، مخالفت نموده و آن را مورد نقد قرار داده‌اند. از دید «آرنت»، قدرت تنها در توان اجبار خلاصه نمی‌شود؛ بلکه دولت حوزه‌ای برای خلق و آفرینش، و کنشهای بهینه بشری است. قدرت در عین حال به طور کامل رنگ جمعی دارد و در حقیقت، در جمع عمل می‌کند. حیات قدرت فقط در جایی است که انسان‌ها سعی در رفتار جمعی دارند و سیاست، همراه با «دوام» و «شکندگی» است؛ اگر انسان‌ها مجتمع و تجمعی استوار داشته باشند؛ سیاست و قدرت حاضر است و عمل می‌کند و آن جایی که جمع انسان‌ها متلاشی شود، قدرت نیز از هم می‌پاشد و محل ایفای وظیفه سیاست نیز غایب می‌گردد. با غیاب سیاست و به پیروی آن، با نبود یا ضعف قدرت، خشونت ظاهر می‌شود.^{۱۶} بدین ترتیب، آرنت مبنا بودن خشونت برای قدرت را نفی می‌کند. زیرا با نبود قدرت، خشونت حاکم و حکومت خودکامگی و بنده‌پروری ظاهر می‌شود (فیلیپ، ۱-۸: ۱۹۹۸).

۴. جایگاه مکتب واقع‌گرایی و نظریه زور در عرصه سیاست و روابط بین‌الملل

در مباحث قبلی، از واقع‌گرایی سخن به میان آمد؛ اما به ضرورت در این جا دوباره به شکلی عمیق‌تر به این نحله پرداخته می‌شود. واقع‌گرایان مدعیند که از واقعیت نباید فرار کرد و با روشی تنها تجربی، موضوعات سیاسی را مورد بحث قرار می‌دهند. «زور» سنگ محک تمامی تعابیر و تفسیرهای آن‌ها است. از سویی، اندیشه واقع‌گرا، پیشاپیش مقهور یک باور پیش‌بینی جزم‌گرا است که بر اساس آن، وقایع در جهان به طرزی خاص شکل می‌گیرد؛ زیرا سرشت و طبیعت ویژه‌ای از انسان، در شکل‌گیری رخدادها دخیل است و جای هیچ‌گونه چون و چرایی در این سرشت نیست. از این دیدگاه، انسان‌ها جملگی بدکردار و شریرند و یا این که دست‌کم تحت سلطه میل اشباع‌ناپذیر تحمیل‌اراده خویش به دیگرانند.

عقیده واقع‌گرایان بر این اصل استوار است که زور، و نه حقوق، آن چیزی است که روابط متقابل مردم با یکدیگر و با دولت؛ و دولت‌ها را با هم تعیین می‌کند. بدین ترتیب، آراء واقع‌گرایان نسبت به دولت و مفاهیم مورد نظر، در بیشتر موارد مرتبط با تصویری بدبینانه از سیاست است.

واقع‌گرایان به ابناء بشر و هموعان خود، به چشم حقیرگونه، فاسد، گناهکار و قدرت‌طلب می‌نگرند و در نهایت مجبورند که دولت را هم در اساس به مانند یک سازمان «زور» مشاهده نمایند و به آن، تنها از این منظر بنگرند. از این دیدگاه، فرمان‌برداری «اصل مسلم»^{۱۷} و همچنین جوهره روابط سیاسی است. بنابراین، این مکتب با محور قرار دادن زور، در اساس مبتنی بر مشاهده بی‌پیرایه دولت و ارزیابی روابط داخلی و خارجی آن، از زاویه بسته و ناکافی زور است. از دید واقع‌گرایان سیاسی، موجودیت دولت‌ها بسته به این است که آن‌ها، دارای زور و توانایی تحمیل فرامین و نیاتشان در داخل و خارج مرزهایشان باشند. به نظر ایشان آن جایی که زور نباشد، دولتی نیست و به غیر از «هرج و مرج و بی‌نظمی»^{۱۸}، چیز دیگری وجود ندارد.

نظریه زور، به عنوان محور واقع‌گرایی سیاسی، ناظر بر این موضوع است که دولت، محصول زور آشکاری است که قوی‌ترها بر ضعیف‌ترها اعمال کرده‌اند تا آن‌ها را به انقیاد درآورند. پدیداری دولت، از راه اجبار جسمی بوده و دولت مبتنی بر بی‌عدالتی و در اساس یک نهاد شریر و محصول تجاوزگری بشر است. شایان ذکر است که نظریه زور در نوشته‌های برخی متفکران آلمانی، مانند ژنرال «فون برنهارد»^{۱۹}، «سورل»^{۲۰}، «نیچه» و «تریشکه»^{۲۱} برجستگی یافته است.

در برداشت واقع‌گرا، یا «سیاست زور محور»، مصلحت سیاسی توجیه‌کننده همه چیز است و فریب و نیرنگ و خشونت جهت برقراری نظم توجیه‌پذیر است؛ زیرا هدف مقدم سیاست، حفظ نظم و امنیت و مبارزه با آشوب است. نظم و امنیت نعمت واقعی و موجد بقیه نعمت‌ها است و به همین دلیل هم، عدالت و حقوق مردم، در مرتبه نازل‌تر از آن‌ها قرار دارد.

مکتب واقع‌گرایی، در عرصه نظریات روابط بین‌الملل نیز از قدمت و قوت اساسی برخوردار است و نظریه‌های مهمی مانند « موازنه قدرت » و « بازدارندگی » و ... را در خود جای داده است. این مکتب، در این حوزه، هم قدرت را، همچون انرژی در فیزیک، زیربنای کلیت سیاست دانسته و به جای آرمان‌ها، به کانونی بودن زور و منافع ملی کشوری در روابط بین‌المللی اعتقاد دارد. این نحله میوه نوعی بدبینی به ذات انسان و محوریت اخلاق در ارتباطات بین‌المللی است و در تفسیر تاریخ بسیار بدبین است. به تصور واقع‌گرایان، « نظریه یا تئوری » توجیه‌گر، و نه شکل‌دهنده، وقایع بین‌المللی است. بر این مبنا آن‌ها با انتقاد از رقبای ایده‌آلیست خود، بر این باورند که آرمان‌گرایان برای اهداف رؤیایی خود، نسبت به تحلیل‌های علمی برتری قائلند. به نظر واقع‌گرایان، دست‌اندازی به دو عامل « عقل » و « دادگاه افکار عمومی جهانی » نتوانسته است صلح را در قرن بیستم حفظ کند. بنابراین، گرچه آرمان‌گراها آرزوی تغییر نظام بین‌المللی را از طریق خلع سلاح جهانی دارند؛ ولی واقع‌گرایان مترصد امنیت ملی و ضرورت نیروی نظامی زورمند برای حمایت دیپلماسی هستند (سیف‌زاده، ۲۱: ۱۳۶۸). زیرا سیاست بین‌الملل، کشمکش بر سر قدرت در یک محیط بدون مرجع فائده مرکزی است و به همین دلیل، قدرت و قدرتمندی، به عنوان عامل تعیین‌کننده رفتار بین‌المللی اولویت یافته است (جیمز دوئرتی و ...، ۱۴۷: ۱۳۷۲).

اصول فکری واقع‌گرایان در این عرصه را برخی چنین خلاصه کرده‌اند:

۱. مفروضه دولت محوری؛ به این معنا که دولت مهمترین بازیگر سیاست بین‌الملل است.
 ۲. مفروضه عقلانیت؛ یعنی رفتار بازیگران در سیاست بین‌المللی از عقلانیت خاصی ناشی می‌شود و هدفش تأمین منافع ملی بر حسب قدرت است. بر اساس این مفروضه، کشورها به دقت هزینه و نفع سیاست‌های جایگزین خود را محاسبه می‌کنند و سعی در اجرای سیاستی دارند که منافع آن‌ها را به بیشترین اندازه برساند.
 ۳. مفروضه قدرت؛ یعنی دولت‌ها در جستجوی قدرتمند تا ابتدا در رفتار دیگران به میل خود تغییر ایجاد کنند و همچنین منابع لازم را برای ایجاد تغییر به دست آورند؛ بنابراین، قدرت دو ویژگی هدف و وسیله را توأمان با خود دارد. در واقع به قول هانس مورگنتا^{۲۲}، « سیاست بین‌الملل، همانند همه انواع سیاست، مبارزه برای قدرت است » و منافع ملی بر حسب آن تعیین می‌شود (سیف‌زاده، ۱۶۴-۱۶۳: ۱۳۷۶).
- آموزه زور، و نظریه واقع‌گرایی در اصلی‌ترین و قدیمی‌ترین پارادایم‌های اندیشه سیاسی غرب، جایگاه کانونی و ویژه‌ای دارد و به همین دلیل، در ادامه، این موضوع در آراء سه اندیشمند سترگ سیاسی یعنی افلاطون، سن‌اگوستین و ماکیاوول به اختصار بررسی می‌شود.

۵. واقع‌گرایی و آموزه زور از منظر افلاطون، اگوستین و ماکیاوول

۵.۱. منظر افلاطون

در حوزه فلسفه یونان، افلاطون نخستین کسی است که نوشته‌هایش تا امروز در دسترس است. او شاگرد سقراط بود و حتی بیشتر اطلاعات پیرامون سقراط مأخوذ از نوشته‌های افلاطون است. وی بدون هیچ تردیدی، یکی از بزرگترین فیلسوفان همه قرون و اعصار، و به عقیده برخی، از بزرگترین فلاسفه بوده است. از این رو، اگر بخواهیم برای بسیاری از مباحث مهم فلسفه سیاسی، از جمله دولت در فلسفه غرب و به دلخواه آغازی برگزینیم، سال ۳۹۹ (ق.م)، یعنی سال مرگ سقراط و شروع نوشته‌های افلاطون، نقطه خوبی است.

به طور تقریب همه آثار افلاطون به شکل گفت و شنود یا مکالمه نوشته شده‌اند و استدلال‌های مختلف، از زبان اشخاص گوناگون شنیده می‌شود و پیوسته یکی از آنان همیشه سقراط است. معروف‌ترین مکالمه‌ها و هم‌پرسی‌های افلاطونی، « جمهوری » و « میهمانی » است. از سویی اولین و قدیمی‌ترین تعبیری که از آموزه زور به روشی منسجم بیان شده؛ تعبیری است که متعلق به افلاطون است. افلاطون این تعبیر را در یکی از مناظره‌های کتاب جمهوری و از

قول یکی از شرکت کنندگان به نام تراسیماک^{۲۳} نقل می‌کند.^{۲۴} این استدلال که به تمام جنبه‌های زور اشاره می‌کند، به شیوه‌ای نمایشی توسط افلاطون عرضه گردیده است. قضیه از این قرار است که مناظره‌ای بین سقراط و پلمارک^{۲۵} درباره اساس واقعی عدالت جریان دارد و تراسیماک که یک سوفسطایی کم صبر است، به این مباحثه آرام گوش فرا می‌دهد. سرانجام کم صبوری، باعث مداخله او در روند این محاوره می‌گردد و به ارائه نظر درباره عدالت می‌پردازد و می‌گوید: «عدالت فقط یک لفظ است و تنها بیانگر خواست و امیال کسی است که در دولت شهر حکومت می‌راند» و استنتاج می‌کند که «کسی که فرمان می‌راند، حاکم است؛ بنابراین اگر خوب تأمل شود، می‌توان نتیجه گرفت که آنچه که برای قوی‌ترها سودمند و ممتاز است، همیشه عادلانه می‌باشد».

نکته قابل اهمیت در کلام تراسیماک این است که افلاطون در این متن نمایش، از قول این بازیگر، زور را به عنوان مهمترین عامل در جامعه انسانی به شمار می‌آورد و این استدلال توسط او درباره طبیعت عدالت بروز می‌نماید و بر سایر براهین مقدم می‌گردد. در این مناظره، تراسیماک در پاسخ به ایرادهای سقراط، ابتدا قبول می‌کند که روابط بین «حکومت‌شوندگان» و «حاکمان» از پیچیدگی و ترکیب خاص برخوردار است؛ پس ماهیت آن در نگاه اول آشکار نمی‌شود. او به این نتیجه می‌رسد که کسی که حکومت می‌کند، دارای مواهب و دانش‌های خاصی است، به عبارت دیگر، تراسیماک می‌پذیرد که اطاعت نه فقط می‌تواند نتیجه زور فیزیکی باشد؛ بلکه حاصل «صلاحیت»^{۲۶} و «مهارت»^{۲۷} کسی است که حکومت می‌کند.

سقراط به نوبه خویش ادامه می‌دهد که زمانی که صلاحیت و مهارت در حاکم موجود باشد، ایشان منفعت حکومت شوندگان را همانند منفعت حکومت کننده در نظر خواهند گرفت و نمی‌توانند، فاقد این معنا باشند. تراسیماک از پذیرفتن این نکته اخیر ابا می‌کند. هنر حکومت کردن از دید او چیزی غیر از فن تحمیل اراده نیست، هنری که در صورت ضرورت، از حماقت و ضعف و بزدلی انسان‌ها بهره می‌گیرد. از این دیدگاه، حاکمان با هر وسیله ممکن، به کوشش جهت تحمیل و غالب نمودن اراده خود می‌پردازند؛ پس این هدف، همه گونه وسیله‌ای را اعم از مشروع و نامشروع، توجیه می‌کند. بنابراین، با وجود دولت، عدالت به موضوعی خارج از بحث تبدیل می‌شود و هدف و غایت اصلی، تبدیل به اصلی می‌شود که باید به هر بیانی که شده، دولت حفظ گردد.

در این جا اوج آموزه‌ای که «واقع‌گرایی سیاسی» می‌تواند پذیرای آن شود، ظاهر می‌گردد. این موضع‌گیری در خلال و در ادامه محاوره‌های این مناظره دوباره رخ می‌نماید و دال بر آن است که روابط سیاسی روابط زور هستند و این روابط، فقط منحصر به ارتباط بین حکومت‌شوندگان و حاکمان است و دسته اخیر، اطاعت دسته اول را، به خود اختصاص داده‌اند و اخلاق و عدالت نیز در این بین، جا و مأوایی ندارد.

افلاطون با تحلیل این استدلال‌ها، روشنی بخش نکاتی چند است که بی‌اندازه مفیدند. در این مناظره که مصنوع دست و ذهن افلاطون است، معلم وی، سقراط موفق می‌شود که به تراسیماک بقبولاند که زور کسی که حکومت می‌کند، تنها یک زور فیزیکی نیست؛ بلکه زوری است که در کنار آن دانش‌ها و قابلیت‌های خاصی وجود دارد این مضمون در خلال تشریحی که سقراط از مدینه فاضله در این مناظره می‌کند، بار دیگر آورده شده است در این مدینه، وظیفه، حکومت کردن به «سرپرستانی» سپرده شده که «می‌دانند» خیر مدینه کدام است. آن‌ها افرادی هستند که فرمان رانند را آموخته و جذب فن حکمرانی شده‌اند؛ اما باز هم در این جا مشاهده می‌شود که زور فیزیکی به تنهایی برای رسیدن به این هدف (حکمرانی) کافی نیست و زور می‌بایستی با «دانایی» تکمیل شود.^{۲۸} همچنین همه انسان‌ها شایسته مشاهده حقیقت نیستند؛ وانگهی شناسایی حقیقت همواره برای آن‌ها به صلاح نیست. برای این که ایشان به اطاعت وادار شوند، خیلی بیشتر ضروری است که دانسته شود، چطور روی قلب و تصور آن‌ها تأثیر گذاشته می‌شود تا این که روی عقل و فهمشان؛ بنابراین «سرپرستان» حاکم می‌توانند در صورت ضرورت، همان طور که دشمنان را فریب می‌دهند، شهروندان را نیز در مورد خیر و صلاح مدینه فریب دهند. سرپرستان می‌توانند «اکاذیب را رواج

دهند» و عقاید نادرستی را که مظنون به شوراندن هیجانات است و در نهایت همانند حقایق پذیرفته خواهند شد، تلقین نمایند.

این‌ها دروغ‌هایی هستند که از دید افلاطون برای همزیستی سیاسی «مفید» و «ضروری» هستند. حتی کذب پیش‌گفته، دروغی «شریف»^{۲۹}، «نجیبانه»^{۳۰} و مصلحت‌آمیز است که نه تنها شایستگی اقناع فرمانبران را دارد؛ بلکه خود رهبران را نیز اقناع می‌نماید؛ زیرا این دروغ، بیانگر عنصر به هم پیوستگی مدینه و محور همکاری هماهنگ طبقات مختلف (سرپرستان، جنگاوران، طبقه پست توده) است. به عنوان نمونه، برای چنین دروغی، افلاطون افسانه‌ای را با ریشه فینیقی نقل می‌کند که بنا بر آن انسان‌ها دست‌پرورده و مصنوع زمینی هستند که روی آن زندگی می‌کنند به همین علت، آن‌ها باید به کشورشان به مثابه، مادر و دایه و به خودشان، همچون برادر بنگرند، البته این بدین معنی نیست که همه آن‌ها مشابه هم باشند؛ بلکه فلزهای متنوعی را تشکیل می‌دهند. به عنوان نمونه، سرپرستان از طلا و جنگاوران از نقره و کشاورزان و کارگران از آهن و مس هستند. خدا خودش «طلا را در آن‌هایی که شایستگی حکومت کردن را دارند، قرار می‌دهد و هاتف و ندای غیبی به این مضمون آمده که بنا به آن، اگر مدینه توسط آهن و مس سرپرستی شود، نابود خواهد گشت».

می‌توان گفت که نظریه افلاطونی دروغ نجیبانه، پرتوی شایان توجه بر جنبه‌های متعدد واقع‌گرایی سیاسی می‌افکند. گرچه این حقیقت دارد که افلاطون از مدینه فاضله سخن می‌راند؛ اما تأکید وی بر این است که مهم برای حکومت‌کنندگان، تحصیل اطاعت از طریق باورهای اقناع‌کننده‌ای است که به گستردگی شایع باشند. تأکید یاد شده به طور مستقیم و بی‌واسطه‌ای برای تحلیل قدرت از نقطه نظر نفوذ و «کارایی»^{۳۱} آن به کار می‌رود. باید خاطر نشان کرد که «اقناع‌کنندگی»^{۳۲} نیز عامل مهمی در بحث قدرت و کاربرد آن است و حتی زور نیز از آن بی‌نیاز نیست.

در عصر کنونی، بار دیگر مبحث «دروغ نجیبانه» تحت عناوین جدید و متعددی مورد کنکاشی مجدد قرار گرفته و حتی این نظریه باب طبع متفکرینی واقع شده که پیشنهاد می‌کنند، سیاست به روشی واقع‌گرایانه مطرح شود. دروغ نجیبانه در حال حاضر، «ایدئولوژی» و «اسطوره» و یا «فرمول سیاسی»^{۳۳} نیز نام گرفته است. البته اسم‌گذاری از اهمیت چندانی برخوردار نمی‌باشد. مهم آن است که این حقیقت به طور ملموس مورد عنایت واقع شود و زور یک پدیده بسیار مرکب بوده و نمی‌توان و نباید آن را به یک اجبار فیزیکی ساده خلاصه و محدود نمود.

۱. ۵. مفهوم زور و نظریه اندامی^{۳۴}: نظریه اندامی، نظریه دیگری است که به شکل تنگاتنگی با نظریه دروغ نجیبانه ارتباط دارد و همانند آن، می‌تواند به بحث روشن ساختن مسأله زور کمک کند. ارسطو و افلاطون هر دو به این نظریه استناد کرده‌اند. بر طبق نظریه یاد شده، دولت همانند یک «اندام» و یا یک «بدن» و یا یک «شخص» است. همان‌گونه که سر، کار ویژه حکومت کردن را انجام می‌دهد، سایر اعضا همچون حکومت‌شوندگان در دولت، وظیفه فرمانبری از سر را بر عهده دارند. در نظریه اندامی مشاهده می‌شود که پیوند بین سر و سایر اعضا، در فرماندهی و امتثال، پیوندی مبتنی بر زور نیست؛ بلکه بر فرآیندی بسیار پیچیده‌تر استوار است، همین امر هم در نظام حکومتی دولت مصداق دارد. قضیه مقایسه دولت با یک اندام، به مثابه طرد ملاحظه دولت بمانند یک «سازوکار» (مکانیسم) است.

در حقیقت، استعاره اندامی قصد این دست آورد را دارد که دولت نمی‌تواند، تنها محدود و منحصر به پیوندهای زور بین افراد گردد؛ بلکه دولت عبارت از نیروی زنده و دارای اجزای وابسته و مرتبط با هم است که به روشنی با نیروی افرادی که آن را تشکیل می‌دهند، تمایز دارد. یک «اندام واره» (ارگانسیم) نمی‌تواند به اجزایی تجزیه شود، مگر این که دیگر ارگانسیم نباشد. نیروی ارگانسیم تنها همان نیروی اعضایی که آن را تشکیل می‌دهد، نیست؛ بلکه این زور، زور جدید و قابل ملاحظه‌ای است که نسبت به زور کلیه اعضا شرکت‌کننده در ارگانسیم، از قوت و اعتبار بالاتری

برخوردار است. همچنین برای این که ارگانسیم بتواند تمامی توانائیش را به نمایش بگذارد، احتیاج ضروری به همکاری و هماهنگی تمام اعضاء دارد.

جای شک نیست که استعاره اندامی، الهام بخش یک جنبه مهم از نوع خاص زوری است که به اجبار، هنگام تفکر درباره دولت باید آن را در نظر گرفت. توسل نویسندگان بی‌شماری، همانند فارابی و خواجه نصیرالدین طوسی، به این نظریه و همچنین بقای مستحکم و پر دوام آن، در مجموعه واژه‌های سیاسی، بیانگر توفیقات این نظریه می‌باشد؛ اما این نظریه بدین جا ختم نمی‌شود. باید افزود که مقایسه دولت با یک ارگانسیم پیوسته به سوی «تشخص»^{۲۵} دولت هدایت می‌شود و بر این قضیه صحه می‌گذارد که دولت یک واقعیت اجتماعی زنده است. با نهادن گامی به جلو (گامی که به طور مطمئن توسط افلاطون و همچنین ارسطو برداشته شده) دولت ارزش یک غایت را برای اعضایش کسب می‌کند و اعضایش به آن همانند غایت می‌نگرند و به دلیل همین علائق و وابستگی‌ها است که این اعضا، به شکلی حقیقی حیات و معنای خود را در تحت لوای دولت به دست می‌آورند.

مطالب یاد شده و دو نظریه مطروحه اثبات می‌کند که دولت و موجودیت آن، تنها بر روابط زور مبتنی نیست و به همین دلیل تصور و انگاره واقع‌گرایان در این باره خطا می‌باشد.

۲.۵. منظر سن اگوستین

شیوه تفکر واقع‌گرایی، به وضوح توسط سن اگوستین (۴۳۰-۳۵۴ م) در کتاب «شهر خدا» آورده شده است و در اثر یاد شده، آثار بارز واقع‌گرایی سیاسی و آموزه زور به وضوح قابل مشاهده است. اگوستین ضمن ارائه تعریفی خنثی و فاقد عناصر ارزشی از «پدیده شر و زمینی دولت»، با تأکید بر مصداق دولت روم، ثابت می‌کند که در عالم واقع، شرط دوام و پایداری دولت‌ها، زور آن‌ها و نه میزان پایبندی این نهاد به ارزش‌های الهی و انسانی، مانند عدالت و ... است. وی با جبرگرایی و بدبینی به دولت، تنها از منظر زور می‌نگریست و قدرت قاهره دولت را، شر لازمی برای تنبیه انسان‌هایی می‌دانست که به واسطه «گناه اولیه» و «هبوط» آدم، همواره شریر و بدکارند. مطالعه کتاب (نیوهر، ۱۹۵۴) در این زمینه بسیار مفید است.

به نظر اگوستین از زمان هبوط آدم، دنیا به دو شهر تقسیم شده است و از این دو، شهر خدا تا ابد در پناه خدا حکومت خواهد کرد و دیگری مدام به دست شیطان، محنت و مرارت خواهد کشید. قابیل متعلق به شهر شیطان و هابیل متعلق به شهر خدا است. هابیل به یمن رحمت الهی و به حکم تقدیر، اهل بهشت و مسافر زمین بود و انبیاء به شهر خدا تعلق داشته‌اند (راسل، ۵۰۹: ۱۳۶۵). کلیسا نماینده جامعه آسمانی و کارش تربیت مردم برای این شهر است؛ در حالی که دولت یا کشور نماینده جامعه و شهر زمینی و محل گناهکاران است. به نظر اگوستین، جامعه سیاسی کوششی برای جبران هبوط یا گناه اولیه آدم است و پرخاشگری انسان نیز ناشی از همین گناه اولیه ارتكابی وی است که باعث شده او در سرشت گناهکار، منحرف و خودمدار باشد. وی نتیجه می‌گیرد که همه جوامع سیاسی و زمینی، بر بنیاد تباهی و شر بنا شده‌اند و جامعه درست و خوب، در جهان دیگر بنا خواهد شد. از سویی، به دلیل شریری و زورمحوری دولت، حکومت و قدرت باید از کلیسا و مسیحیت الهام بگیرد؛ نه این که کلیسا حکومت کند. (گیلسون، ۳۱: ۱۹۳۱).

بر مبنای نظریه دو شمشیر اگوستین، کلیسا شمشیر دنیوی را در اختیار امپراطوری قرار می‌دهد و دیگری را خود در اختیار می‌گیرد. این به آن معنا است که کلیسا از قدرت و فرمانروایی سیاسی پرهیز می‌کند. اگوستین از ادغام دین و دولت بحث نمی‌کند؛ بلکه تنها اظهار می‌دارد که برای کاهش بدی و تبهکاری دولت، تبعیت این نهاد از کلیسا مفید است؛ زیرا دولت و متعلقات آن پلید و شر لازمی است که فقط با تابع نمودن آن نسبت به کلیسا، می‌توان از گناهانش کاست. در سراسر قرون وسطی، دیدگاه‌های اگوستین مورد استناد پاپ‌ها و اصحاب کلیسا در منازعاتشان با پادشاهان وقت قرار گرفت و سلطه‌خواهی کلیسا بر نظام‌های سیاسی آن دوره، رفته رفته عملی و رویه مسلط شد.

۳.۵. منظر ماکیاولی

واقع‌گرایی سیاسی و آموزه زور، در حقیقت بنیاد ماکیاولیسم است. نیکولو ماکیاولی (۱۵۲۷-۱۴۶۹ م)، در کتاب نامدار خویش، «شهریار»، هدف عمل سیاسی را دستیابی به قدرت می‌داند و بنابراین، آن را محدود به هیچ حکم اخلاقی نمی‌داند و در نتیجه، به کار بردن هر وسیله را در سیاست، برای رسیدن به هدف مجاز می‌شمارد و بدین‌گونه، سیاست را در اساس از اخلاق جدا می‌کند. از این رو ماکیاولیسم به معنای استفاده از هر وسیله و روشی، از جمله وسایل غیراخلاقی، برای رسیدن به هدف است. نگاه ماکیاولی بر آن است که «زامدار، اگر بخواهد باقی بماند و موفق باشد، نباید از شرارت بهراسد و از آن بپرهیزد؛ زیرا بدون شرارت، حفظ دولت ممکن نیست. برای داوری درباره فرمانروا، هیچ سنجی و مقیاسی جز میزان موفقیت سیاسی و افزونی قدرت او وجود ندارد. فرمانروا برای دستیابی به قدرت و افزودن و نگهداشتن آن، مجاز است به هر عملی از زور، حيله، غدر، خیانت و نیرنگ و پیمان شکنی دست زند» (آشوری، ۲۹۶: ۱۳۶۶).

ماکیاولی به فرد اهمیت چندانی نمی‌دهد و ارزش وی را بر حسب خدمت به دولت می‌داند. او سرشت انسان‌ها را نه از لحاظ بهره‌مندی از عقل؛ بلکه به دلیل هوسبازی و خودپرستی و ستیزه‌جویی با هم‌نوعان، در همه زمان‌ها و مکان‌ها یکسان می‌شمرد. از نظر وی انسان‌ها همواره اسیر هوس هستند و آدمی جهت ایمن سازی خود از هراس، مجبور است، دیگران را بهراساند. همچنین در سیاست، مصلحت آن است که مردم را بدخواه و زشت سیرت، دروغگو و پیمان شکن بیانگاریم. پس در چنین جوی فقط توانگران و زیرکان پیروز خواهند شد و جنگ باید حرفه راستین هر فرمانروایی باشد و فرمانروا، از رعایت اخلاق معاف است؛ چون باید میان اخلاق و سیاست جدایی قائل شد. مصلحت شهریار با مصلحت کشور یکی است و وی باید نیمی انسان و نیمی حیوان باشد و به طریقه هر دو عمل کند. ماکیاول بر این باور است که همه حکومت‌ها بر دو پایه متکی هستند: قانون خوب و سلاح خوب. بی‌سلاح خوب قانون خوب وجود ندارد. شهریاری یا در پرتو خصال ویژه جنگاوران «ویرتو»^{۳۶} و یا به یاری بخت به دست می‌آید و باید بر بخت سد زده شود و با بخت نامساعد ستیزه شود. وظیفه شهریار آن است که آشفته‌گی و هرج و مرج را به نظم و انتظام تبدیل کند و در این کار، شهریار مجاز است تا از زور و خشونت و فریب و نیرنگ بهره بگیرد.^{۳۷}

«ماکیاولی در احکام دهگانه‌ای که جهت روش حکومت رانی شهریار ارائه می‌دهد، به خوبی نشان می‌دهد که واقع‌گرایی زور مدار است. این احکام به طور اجمالی به این شرحند: ۱. همیشه در پی سود خویش باش؛ ۲. جز خویشتن هیچ کس را محترم مدار؛ ۳. بدی کن؛ اما چنان وانمود کن که نیکی می‌کنی؛ ۴. حریص باش و هر چه را می‌توانی تصاحب کن؛ ۵. خسیس باش؛ ۶. خشن و درنده خوی باش؛ ۷. چون فرصت به دست آوری دیگران را بفریب؛ ۸. دشمنان را بکش و اگر می‌توانی دوستان را نیز؛ ۹. در رفتار با مردم به زور توسل جوی نه مهربانی؛ ۱۰. همه مساعی خود را بر جنگ متمرکز ساز» (هنری توماس، ۳۷۳: ۱۳۶۵).

با این توضیحات آشکار می‌گردد که معروف‌ترین برداشت واقع‌گرایانه از سیاست، در اندیشه ماکیاولی یافت می‌شود و او در کتاب خود با ترجیح مصلحت دولت بر سایر مصالح، قدرت سیاسی و افزایش آن را، به عنوان مبنای استمرار و دوام دولت‌ها مورد تأکید فراوان قرار داده است و آن را در هدف و روش حکومت، بر همه چیز مقدم داشته است. (مینکی، ۳۶۰: ۱۹۶۵).

۶. نتیجه‌گیری

اگر چه در علوم سیاسی و مباحث روابط بین‌الملل، بررسی ساختار و ریشه‌های قدرت و همچنین نهاد واجد آن، هنوز از اهمیت بسزایی برخوردار است. اما واقعیت آن است که امروزه تعریف سنتی و تنها «دولت محورانه» از سیاست، وجه غالبی در عرصه این علوم نیست. زیرا به همان میزان اهمیت دولت، جامعه و افراد آن نیز اهمیت هم سنگی یافته‌اند و بی‌دلیل نیست که گفتمان‌های اصلی جامعه‌شناسی سیاسی، در واقع تعاملات، فعالیت یا انفعال و

ضعف یا قوت دو عنصر دولت و جامعه مدنی را مد نظر قرار می‌دهد و صورت نظام‌های سیاسی بر اساس نوع و میزان تعامل یاد شده شکل می‌پذیرد.

دولت جدید، نهادی با شالوده و ساختاری واحد نیست؛ بلکه دارای خصلتی انعطاف‌پذیر، میعان‌گونه، چندوجهی و چند مرکزی و متحول تلقی می‌شود. در نظریه‌های جدید دولت، حداقل از حیث نظری، بر آموزه زور و وجه اجبار تأکید کمتری می‌شود و بیشتر خصلت اقتناع‌کنندگی و تأمین وجه عمومی آن مد نظر قرار می‌گیرد. نظریه دولت حداقل و نظریه مکانیکی دولت در این راستا اهمیت و اولویت بیشتری یافته است؛ زیرا با تأکید کمتر بر آموزه زور و وجه اجبار، به جامعه مدنی اصالت داده می‌شود و دولت را با کنترل و تحدید اختیارات، وسیله‌ای در خدمت جامعه یاد شده و تضمین منافع و تداوم آن به شمار می‌آورد. بدین ترتیب، دولت مولود عمل ارادی انسان‌ها و ماشینی مصنوع جهت تأمین مصلحت جامعه است و نوع بهینه و مشروع اعمال قدرت آن، از نوع اقتدار می‌باشد. دوام و پایداری چنین نهادی نه تنها مبتنی بر زور نیست؛ بلکه بر عناصر دیگری هم مانند مهارت، دانش و کارایی دولتمردان استوار است. بنابراین در تفاسیر جدید از دولت و تعبیر مردم سالارانه از آن، منظر واقع‌گرایی سیاسی، که به دولت به مثابه سازمان زور می‌نگرد و آن را در اساس نهادی شریر و محصول تجاوزگری بشر بدطینت به شمار می‌آورد، دیدگاهی مهجور و مذموم است؛ منظری که فارغ از عناصر ارزشی مانند عدالت، آزادی، برابری و ... است؛ هر چند در عالم واقع همچنان در عرصه بین‌الملل و به ویژه در حوزه کشورهای قوی، هنوز شاهد آنیم که مکتب واقع‌گرایی سیاسی، مبنا و سرفصل سیاست‌های خارجی و بین‌المللی آن‌ها را تشکیل می‌دهد و در سیاست زور محور این دول و به گونه‌ای «عمل‌گرایانه»، مصالح و منافع سیاسی آن‌ها، توجیه‌کننده همه چیز است و فریب و نیرنگ و خشونت جهت برقراری نظم و امنیت مورد ادعای آن‌ها مقبول و مشروع شمرده می‌شود، زیرا مفروض ایشان از عقلانیت، تأمین منافع ملی و به حداکثر رساندن آن بر حسب قدرت است.

قدرت و قدرتمندی از این دیدگاه هنوز تعیین‌کننده‌ترین عامل در عرصه بین‌المللی است و نظامی‌گری و ضرورت کسب نیروی نظامی زورمندتر، اصلی‌ترین راه تأمین امنیت و منافع ملی به شمار می‌آید. به نظر می‌رسد اگر چه در حوزه روابط داخلی دولت‌ها و تعامل آن‌ها با جوامع مدنی، شاهد افول آموزه زور و واقع‌گرایی سیاسی هستیم و در چند دهه گذشته، رواج و شکوفایی مردم سالاری را در کشورهای بیشتری به عیان دیده‌ایم؛ به ویژه، بعد از فروپاشی شوروی سابق و حرکت به سوی دنیای تک قطبی، متأسفانه شاهد اوج‌گیری مکتب واقع‌گرایی سیاسی در حوزه روابط خارجی دولت‌ها و عرصه روابط بین‌الملل بوده‌ایم و هستیم. جا دارد با مقابله با این مکتب و خشونت و زور مداری و بدبینی آن، زمینه‌های تفاهم و توافق جهانی و ایجاد و تقویت جامعه مدنی جهانی، مبتنی بر اخلاق و آموزه‌های دینی و لحاظ افزون‌تر حق حاکمیت مستقل و برابر کشورها، بیش از پیش مهیا گردد.

یادداشت‌ها

1. Political Realism.

3. Statologique.

6. Kinz.

8. Authority.

10. Max Weber.

12. Hershafft.

14. Influence.

2. Doctrine of force.

4. Phenomenes de pouvoir.

7. Might.

9. Sovereignty.

11. Macht.

13. Political obligation.

15. Hannah Arendt.

۵. برای اطلاع بیشتر از این وجوه به کتاب (بشیریه، ۹۹-۸۲: ۱۳۸۱) رجوع شود.

۱۶. برخی از اندیشمندان سیاسی فرانسوی در آثار خویش، سیاست معطوف به خشونت را « Le Politique » نامیده‌اند و آن عرصه فضائی است که در آن نزاع « Conflict » حاکم باشد. در حالی که اصطلاح دیگر یعنی

« La Politique » بر مبنای ایده « اکثریت انسانی » استوار است و فردیت هر انسان را مورد شناسایی قرار می‌دهد. شاید بتوان در زبان فارسی برای دو اصطلاح اخیر به ترتیب عبارات « سیاست تنبیهی و مجازات‌گرا » و « سیاست تربیتی و قابلیت پرور » را جایگزین ساخت.

17. Postulate.

18. Chaos.

19. Bernhardt.

20. Sorel.

21. Treitschke.

22. Hans J. Morgenthau.

23. Thrasymaque.

۲۴. برای اطلاع بیشتر از این مناظره به کتاب (افلاطون، ۱۳۷۶) به ویژه کتاب اول آن مراجعه شود. همچنین در ارائه تفصیل‌ها و تحلیل‌های پیرامون این گفتگو از منبع (Passerin, 1969) استفاده شده است.

25. Polemarque.

26. Competence.

27. Habilité.

۲۸. افلاطون در استعاره‌های متعددی، از جمله در دو استعاره مشهور « ناخدای کشتی » و « نگهدارنده یک حیوان بزرگ و نیرومند » (توده مردم)، سپردن حکومت را به عوام و افرادی بی‌مهارت و بلهوس، مانند به طوفان سپردن کشتی و غرق آن دانسته و با تأکید بر ضرورت واگذاری حکومت به افراد ماهر و با لیاقت، تنها حاکم حکیم و عارف به جهان مثل را شایسته رام کردن و هدایت توده مردم می‌داند و معتقد است، توده‌ها نمی‌توانند همانند حیوانات زمام خویش را به دست گیرند؛ پس حکومت دموکراسی توده‌ای از دید وی، حکومت جهال معطوف به آشوب و بی‌نظمی و فروپاشی است و اعدام داناترین فرد روزگار، یعنی سقراط حکیم، محصول و دستاورد چنین مدینه ضاله‌ایست. می‌توان این دیدگاه افلاطونی را تا حدود زیادی تأییدی بر برداشت‌های نخبه‌گرایانه والیتستی از سیاست و حکومت دانست. برداشتی که در دهه‌های اخیر افراد ناموری همچون « رابرت دال » بر آن پای فشرده‌اند. به همین دلیل است که دال، « دموکراسی نخبه‌گرا » را بر سایر اشکال این نوع نظام فکری و سیاسی ترجیح داده و توصیه می‌نماید.

29. Magnifique.

30. Noble.

31. Efficiency.

32. Persuasion.

۳۳. Formule به معنای راهکارنامه، قاعده و آئین می‌باشد.

34. Organic Theory.

35. Personification.

36. Virtue.

۳۷. برای اطلاع بیشتر به منبع (Gilbert, 1938) مراجعه نمایید.

منابع

الف. فارسی

- آشوری، داریوش. (۱۳۶۶). *دانشنامه سیاسی*. تهران: انتشارات سهروردی و مروارید.
- افلاطون. (۱۳۷۴). *جمهور*، ترجمه فوادروحانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بشیریه، حسین. (۱۳۷۸). *دولت و جامعه مدنی: گفتمان‌های جامعه‌شناسی سیاسی*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۱). *آموزش دانش سیاسی: مبانی علم سیاست نظری*. تهران: نشر نگاه معاصر.
- بورلاتسکی، فیودر. (۱۳۶۰). *قدرت سیاسی و ماشین دولتی*؛ ترجمه احمد رهسپر، تهران: انتشارات آموزگار.
- توحید فام، محمد. (۱۳۸۰). «نظریه جهانی شدن»، *سیاست خارجی*، ۲، ۴۳۷-۴۱۹.
- توماس، هنری. (۱۳۶۵). *بزرگان فلسفه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: کیهان.

- راسل، برتراند. (۱۳۶۵). *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه نجف دریا بندری، تهران: نشر پرواز، ج: ۱.
- دال، رابرت. (۱۳۶۴). *تجزیه و تحلیل جدید علم سیاست*، ترجمه حسین ظفریان، تهران: انتشارات خرمی.
- دوئرتی، جیمز و دیگران. (۱۳۷۲). *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس.
- دومیشل، اندرو و دیگران. (۱۳۷۶). *حقوق عمومی*، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران: نشر دادگستر.
- سیف‌زاده، سیدحسین. (۱۳۶۸). *نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل*، تهران: نشر سفیر.
- سیف‌زاده، سیدحسین. (۱۳۷۶). *نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل: مبانی و قالب‌های فکری*، تهران: انتشارات سمت.
- عالم، عبدالرحمن. (۱۳۷۳). *بنیادهای علم سیاست*، تهران: نشر نی.
- نقیب زاده، احمد. (۱۳۷۹). *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: انتشارات سمت.
- وینسنت، اندرو. (۱۳۷۱). *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.

ب. انگلیسی

- Delsol, Chantal. (1994). *L'autorite*, Paris: Puf, Collection Que Sais-je- N 793.
- Gilbert, Allan H. (1938). *Machiavelli's "Prince" and its Forerunners*, Durham: Duke University Publication.
- Gilson, E. (1931). *Introduction a l'Etude de Philosophie de St. Augustin*, Paris :[n.n].
- Meinecke, Friederich. (1965). *Machiavellism: The Doctrine of Raison d'Etat and its Place in Modern History*, New York: Praeger.
- Niebuhr. R. (1954). *Augustine's Political Realism and Christian Problems*, London: Constable.
- Passerin d'Entreves, Alessandro. (1969). *La Notion de l'Etat*, Tr. Jean R. Weiland, Paris: Edition Sirey.
- Philippe, Olivier. (1998). *Le Politique et La Democratie*, Toulouse: Univercite de Toulouse.
- Weber, Max. (1925). *Wirtschaft und Gerellschaft*, Tr. A. N. Henderson and Parson, T. (1947). *The Theory of Social and Economic Organization*, New York: Oxford University Press.